

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

حكمة عرشية: قد انكشف لك مما ذكرناه في هذا

الفصل من إشارات سابقة في بعض الفصول الماضية أن

ما يتقوم و يوجد به الشيء من ذوات الهايات سواء

كانت بسيطة أو مركبة ليس إلا مبدأ الفصل الأخير لها و

سائر الفصول و الصور التي هي متحدة معها بمنزلة

القوى و الشرائط و الآلات و الأسباب المعدة لوجود

الماهية التي هي عين الفصل الأخير

ایشان در مطالب گذشته که راجع به

حقیقی الشيء بحث می کردند که به صورت هی لا

بماده در اینجا مطلب را یک قدری بالاتر از آن مسائل

سابقه و در زیرمجموعه آن مسائل سابقه مطلبی را

می خواهند این را بیان کنند که البته خب خود ایشان

اشاره ای به این مطلب گرچه دارند ولیکن صریحا

وارد این مسائل نمی شوند ولکن از این مطلب و

مساله انسان می تواند به مطالب دیگری برسد که

نمی دانم آن مطالب موردنظر ایشان بوده در اینجا یا

نبوده. علی‌کل حال مطلبی را که مطرح می‌کنند مطلبی است که قابل برای تعمق و تدبر بیشتر است. صحبت در این است که اشکال مرحوم علامه طباطبایی که در این حواشی در ذیل نسبت به این مساله دارند من خیال می‌کنم با توجه به کیفیت نگرش به این مساله آن اشکال دیگر وارد نباشد مطلب این است که ماهیات‌الشیء عبارت است از ذاتیات او که جنس و فصل او را تشکیل می‌دهند و یا به عبارت دیگر به ضمیمه او آن عوارض خاصه‌ای که اختصاص به او دارد و به سایر انواع سرایت نمی‌کند و آنها را شامل نمی‌شود این را ماهیات می‌گویند که یا تعریف شیء به ذاتیات اوست یا به عوارض خاصه‌ای که فقط در مرحله شناخت سایر انواع را از خود ترد کند و فقط نوع خاصی را باقی بگذارد که البته با وجود مطالبی که از بزرگان نقل شده در این زمینه روشن شد که فصل عبارت از آن شیء خاص مورد توجه ما نیست بلکه یک مساله‌ای است که همان جنبه واقعیت آن شیء را این مساله تشکیل می‌دهد و اوست که باعث امتیاز بین‌الشیء و

سایر اشیاء دیگر می‌شود الان برای افراد عادی تفاوتی بین یک گوسفند و بین یک ببر و پلنگ درنده نیست فقط صرف درندگی اوست که او را از این جدا می‌کند و این مطالب با این خواندن این کتابها و درسها و مساله و فلان این برای انسان حل نمی‌شود که چطور یک گوسفند و یک فرض کنید ابل یک جمل دارای یک همچین خصوصیتی هست حیوانی است آرام سربه‌زیر به راه خود می‌رود حرکات خاص دارد ولی یک ببر و شیر درنده این با اینکه او هم حیوان است فهم و مدرکات او مثل همه تفاوتی ندارند. ولی اصلا به طور کلی چهره‌ها متفاوت است، حرکات متفاوت است، رفتار متفاوت است، این از چه مساله‌ای ناشی می‌شود؟

اگر از جنبه حیوانیت است که خب هر دو حیوان هستند و استخوان دارند و گوشت دارند و مو دارند و پشم دارند، آن جنبه جسمیت که در همه حیوانات به نحو یکسان است حالا یک اختلافی با همدیگر دارند اختلاف غیرقابل توجه، اگر از جنبه حیوانیت و رشد و نمو است و توالد و تناسل، هم آن

بچه می زاید هم این بچه می زاید هم او غذا می خورد
هم این غذا می خورد شما چه چیزی را احساس
می کنید؟ آن درک وجدانی خودتان را نسبت به یک
اثر درنده و ببر و پلنگ درنده و یک گوسفندی که
آزارش ... بهش بگویید می آید طرف شما و طناب
را بیاندازید گردنش شما این طناب را گردن شیر هم
می توانید بیاندازید؟ قبل از اینکه طناب را بردارید
شما را لقمه چپتان می کند و بلعیده هان این کار را
می توانید بکنید؟ نه این تفاوتی که در اینجا پیدا شده
آن تفاوت از کجاست؟ همین قدر می فهمیم یک
فرقی هست بین این دو ولی آیا با خواندن این درسها
و با خواندن این مطالب انسان می تواند به آن تفاوت
خاص که آن تفاوت یک مبدای دارد در وجود این
دو آیا به او می تواند برسد یا نه؟

شما یکی از همین افراد و بزرگان و آقایان این
افرادی که خب سنشان پنجاه سال هفتاد سال هشتاد
سال رسیده اینها را بیاورید و این دو تا حیوان را در
مقابل این حیوان قرار بدهید و بگویید فرق این دو تا
را به من بگو! ببینید آیا می تواند بگوید یا نه؟ بگوید

درنده است، خب درنده باشد، بله ما این را می بینیم
چی شده که او درنده شده؟ آن چی شده را ما از شما
می خواهیم، درندگی را خودمان می بینیم، هر بچه‌ای
هم می بیند، چی شده که این رفتارش این است و آن
رفتارش آن است؟ آن چی شده را داریم دنبالش
می گردیم، یعنی آن حقیقت جوهریه‌ای که در ذات
اوست و موجب بروز این افعال است و آن حقیقت
جوهره‌ای که در این است و موجب ظهور و بروز
سایر رفتارهای متفاوت است می توانند بگویند؟ نه،
فقط بیربیر به شما نگاه می کنند.

ولی نزد یک عارف و ولی الهی اگر آن را
بیاوری و بهش نشان بدهی می گوید این علتش این
است این علتش آن است، این فصلی که
حقیقی‌الشیء به آن مربوط است این به یک نحو
است و آن فصل و آن را اگر بخواهی بهت نشان بدهم
باید ادراک مرا پیدا کنی با فهمت هیچ وقت بهش
نمی رسی، چون فهم تو از آن برداشت‌های ظاهر تو
نمی تواند تجاوز کند، اینکه من الان بحث را از اینجا
شروع کردم بخاطر این است که به آن نکته‌ای که

مورد نظرم است برسم غیر از آنچه که خود مرحوم
آخوند بحث را روشن می‌کند آن برداشتی که او
می‌کند از آن دو کیفیت همان را فصلیت اوست یک
ولی الهی یک کسی که اشراف دارد به وقایع خارجی
به حقایق خارجی.

امام رضا علیه‌السلام که می‌آید پرده را تبدیل
به شیر می‌کند او می‌داند که فصلش چیست ما
نمی‌دانیم ما فقط می‌بینیم که حضرت یک شیر درنده
سیصد کیلو چهارصد کیلویی درست کرد و بگیر این
مرتیکه را ترتیبش را بده تا دیگر جرأت نکند با
ولایت و امامت در بیفتد. حالا این بدبخت در همین
دنیا امام رضا حسابش را رسید آن بدبخت‌های که در
این دنیا حسابشان رسیده نمی‌شود امام رضا آن طرف
می‌رود سراغشان آن شیرهای اخروی که آن طرف
ترتیب اینها را می‌دهند چیزهای دیگرند حالا یک
بیچاره‌ای با حضرت درافتد ... گفت صبر کن تو
مامونت را هر دو به خط می‌کنیم تا دیگر کسی
جرأت نکند بخواهد ...

حالا آنهایی که اینجا به هر کاری دست

می‌زنند به هر قلمی شروع به نوشتن می‌کند هر
مزخرفی را شروع می‌کند به گفتن برای رسیدن به
مقاصد واهی خودشان و از ولایت و تشیع مایه
می‌گذارند! ما کارهای خراب خودمان را می‌خواهیم
به حساب نیاوریم آن وقت از تشیع مایه می‌گذاریم
از امیرالمؤمنین مایه می‌گذاریم از آنها عقب‌نشینی
می‌کنیم، از آنها دست برمی‌داریم، از آنها کنار می‌زنیم
از این طرف می‌آییم ... امام رضا می‌گوید خیلی
خب شیرهای آن طرفی هم داریم آن طرف قضیه
حالا ما در دنیا یک شیر درست کردیم و آن بدبخت
را سه لقمه اش کرد ولی آن طرف داریم و در
خدمتتان هستیم آن طرف تشریف بیاورید آماده، که
خیلی باعث نورانیتش است و مسائلی که باعث
نورانیت بشود ما آنجا آماده داریم و به خدمتتان
می‌رسیم، خلاصه با دم شیر نمی‌شود بازی کرد
بی‌خود ما این طرف و آن طرف نزنیم و بهتر است به
عقل بیائیم و حرمت‌ها را نگه داریم و حرمت‌ها را
حفظ کنیم، حرمت‌ها را حفظ کنیم،

علی‌کل‌حال مساله خیلی مساله دقیق و

حساسی است و غیرت خدا اینجا اجازه نمی‌دهد که هر کاری هر کسی دلش می‌خواهد بکند این مساله که شناخت فصلیت چیست؟ این غیر از اشراف نمی‌شود بله یک توهمات و اجمالات و تخیلات و تصوراتی در ذهن می‌آوریم که یک چیزی باید این تو باشد که آن تو نباشد یک خصوصیتی ... اینها را همه می‌فهمند ولی آنچه که واقعیتش است که بگذاریم در مشتمان و بگوییم این است این غیر از کسی که اشراف و اطلاق بر حقیقت افاضه و اضافه اشراقیه دارد برای دیگران امکان ندارد که به این مساله برسند.

بنده خدا خدا بیامرز دش بوعلی با آن همه فهم و ادراکش اعتراف کرد و صاف گفت که ما نمی‌توانیم به این قضیه برسیم دیگر خیال خودش را راحت کرد و به مساله پی برد و به عجز خودش پی برد و همین پی بردن به عجز بود و بالاخره دستش را گرفت و در آخر حال و هوایش را تغییر داد تا انسان درد را نبیند به دنبال درمان نمی‌رود ما همه در علوممان طبل تو خالی هستیم سرو صدایمان زیاد است بادوبودمون

زیاد است ولی وقتی که احساس کنیم که توخالی هستیم این را احساس بکنیم آن وقت به دنبال پر کردن آن طبل می‌رویم و وقتی هم پر شد دیگر صدا ندارد این سروصداها بخاطر توخالی بودن مساله است درست شد و این نکته عبارت از آن فصل اخیر و مبدأیت فصل اخیر به اصطلاح مرحوم آخوند که آن مبدأیت فصل اخیر است که موجب می‌شود حقیقت شیء به واسطه او تحقق پیدا بکند که آن جنبه بروز و ظهور اسماء و صفات الهی دارد که بواسطه آن جنبه این شیء در اینجا تگون پیدا می‌کند ولی سایر صور و فصولی که در اینجا می‌بینیم اینها جنبه معادات دارند مثلا فرض کنید که ایشان می‌فرمایند یک انسان را شما در نظر بگیرید صور متعددی دارد یک صورتش صورت جسمیتش است وزن دارد یک صورتش صورت نباتیتش است صورت‌های متفاوتی دارد صورت حیوانی دارد صورتی که در جنبه وضعی دارد احرازی که بر انسان هستند از نظر الوان و شکل و از نظر هیئت ترکیبیه که دارند ولی هیچ کدام آنها آن انسان نیستند آن انسان

یک مساله دیگر است این صور جنبه معدی برای صورت لائقه بعد دارد و وقتی که صورت لائقه بعد برای او پیدا شد این صورت در تحت سیطره او قرار می گیرد یعنی وقتی که صورت جسمیت استعداد برای نباتیت شدن را دارد همین که تبدیل به نباتی می شود این صورت جسمیت در استخدام صورت نباتی به شکل و شمایل خود را پیدا می کند آن وقت دیگر آجر نیست و وقتی صورت نباتی استعداد صورت حیوانیت را دارد و این صورت نباتی تبدیل به حیوان شد نه اینکه در همان جهت نباتی خودش باقی ماند خب آن می شود درخت همین که تبدیل به حیوان می شود آن نباتیت خود را در استخدام حیوانیت قرار می دهد تا اینکه می رسد به صورت نطقیت و همه اینها در زیرمجموعه این فصل اخیر شکل پیدا می کند و ظهور پیدا می کند و اشکال و رفتار مختلفی شما از این مشاهده می کنید درست شد پس این فصل اخیر است که سایر فصول را در تحت این احاطه خودش در می آورد و به او شرافتی می دهد که از سایر انواع متمایز می شود.

همین مطلب را که ایشان تا اینجا بیان کردند
ما همین مطلب را کش می‌دهیم و ادامه می‌دهیم و آن
حقیقت جوهریه انسان را حقیقت قرب و بُعد نسبت
به مبدأ ما می‌دانیم و به هر میزانی که انسان به آن مبدأ
خودش نزدیک بشود طبعاً آن فصل اخیر او تغییر پیدا
خواهد کرد به واسطه مراقبه و تهذیب‌ها و بواسطه
سلوک عملی و سلوک عقلانی و سلوک شرعی
کم‌کم صورت‌هایی که برای انسان حاصل می‌شود
هرکدام از اینها در تحت صورت بالاتر و رقیق‌تر و
دقیق‌تر و عمیق‌تری قرار می‌گیرد و تمام صورت‌های
مادون خود را به استخدام خودش درمی‌آورد تا اینکه
به مرتبه بالا برسد علت اینکه اوصاف ظاهری امام
علیه‌السلام حتی با بقیه تفاوت می‌کند بخاطر آن
فصل اخیر است. علت اینکه بدن امام علیه‌السلام
مقدس است و مطهر است و با بدن‌های ما و امثال ما
یک مقدار!! اختلاف دارد همین بفهمی نفهمی
همچین بفهمی ... بدن ما را درمزبله هم بیاندازند
برایش زیاد است ولی بدن امام علیه‌السلام را ملائکه
بی‌وضو دست نمی‌گذارند این یک قدری و یک کمی

با هم اختلاف داریم! یک مختصری!

این به خاطر همان صورت جوهریتی است که بر نفس ملکوتی امام علیه السلام این مساله عارض می شود بواسطه او آن صورت نباتیت حیوانیت تغییر پیدا می کند صورت حیوانیتی که بر بدن امام علیه السلام هست یا ولی خدا با آن صورت حیوانیت ما فرق می کند آن صورت نباتیت او با صورت نباتیت ما فرق می کند دیگر، صورت جسمانیت او فرق می کند دیگر در این صورت و در اینجا دیگر مسائلی هست که چطور زمین و زمان که اینها همه مجرد نیستند و اینها ماده هستند و آن مشاهده ظاهری ما که ما آنها را ماده می بینیم آنها از حیثیت ظاهری امام بهره مند می شوند از همان بدن ظاهری امام آنها متأثر می شوند این که الان شما به حرم حضرت معصومه مشرف می شوید و فضای آنجا را جدا می بینید این به خاطر چی است؟ بخاطر بدن حضرت معصومه است که در اینجا است والا روح حضرت معصومه که خب آن دیگر در قالب نمی گنجد. به صرف اینکه این بدن یک تعلقی دارد با آن روح مکان را هم عوض کرده

همین بدن، همین بدن نه روح آن روح که به جای خود، این تعلقی که این بدن با این روح داشته همین بدن مکان را عوض می کند همین بدن آجر را عوض می کند همین بدن گچ را عوض می کند همین بدن سیمان را عوض می کند، همین بدن سقف را عوض می کند، این بدن تغییر می دهد چرا؟ بخاطر اینکه این بدن در تحت سیطره اخیر قرار گرفته نه اینکه این بدن با بقیه فرق می کند خب این بدن گوشت بود این هم گوشت و پوست و استخوان بود مثل سایر افراد چند صباحی در این دنیا بود و بالاخره فوت و موت عارض شد، نه، با این بیانی که مرحوم آخوند در اینجا می فرمایند، ما خیلی مساله را خیلی می توانیم بالاتر ببریم، البته شاید هم منظور ایشان از حکمت عرشیه همین باشد که من در اینجا دارم عرض می کنم، منتهی خب اشارات ایشان در اینجا کم است بیشتر از این می بایستی در اینجا مجال سخن می دادند و جلو می آمدند و همینطور عکس این مساله، عکس این مطلب که فرض کنید این شناختی که در همه مسائل عالم وجود پیدا می کند ارتباطی که پیدا

می‌کنند با انسان تمام اینها بر محوریت انسان دور می‌زند عکس این مساله آن بدنی که در تحت سیطره یک نفس خبیث قرار می‌گیرد یک نفس شیطانی قرار می‌گیرد یک نفسی که فرض کنید که نفس آدم فاسد قرار می‌گیرد خود آن بدن هم موجب تأثیر در فضا خواهد شد، همان بدن، شما در یک جا می‌روید می‌گویید آخ آخر چقدر ظلمت دارد ...

ما یک دفعه رفته بودم در سوریه، در حرم، صبح بود، صبح زود بود، من گفتم بروم بینم قبر این شریعی کجاست، که نقل می‌کنند، بروم بینم این قضیه‌ای که شنیدم از بعضی‌ها که مرحوم حداد رضوان الله علیه ایشان رفته بودند سر قبر این و وقتی که در را باز کردند گفتند عجب ظلمتی دارد این مرد و در را بستند و آمدند بیرون و دوبار یا سه بار فرموده بودند: "عجب ظلمتی دارد این مرد" من گفتم برویم بینم ما هم این ظلمت را احساس کنیم، حالا آنقدری که آنها می‌فهمند نه ولی به اندازه خودمان بینیم دنیا چه خبر است؟ من نمی‌دانستم که در چه قسمتی است، فقط یک ناحیه‌ای را نشان دادند من

رفتم و همین که وارد آن محوطه شدم هرچه گشتم کسی نبود، خیلی زود بود بین الطلوعین بود، خیر سرمان زیارتمون می خواست قبول بشه، بعد همین که نظرم جلب شد که باید در آن قسمت باشد و یک قسمتی بود که هیچ آثاری هم اصلا نبود، همینطور صوب شدم به آن قسمت و رفتم جلو دیدم نه مثل اینکه بد جایی نیامدم درست بوده رفتیم جلو، رفتیم جلو، تا اینکه بعد یک مرتبه نگاه کردم دو نفر در سرما آمدند مستفیض بشوند یک آقا و یک خانم جوان نمی دانم اینها اصلا حضرت زینب را زیارت کرده بودند، از قیافه شان پیدا بود که خلاصه مثل اینکه به هم می خورند، خلاصه این یکدفعه رو کرد به من و گفت شما هم برای چیز آمدید من گفتم آمده ایم تماشا کنیم و این درش بسته است و ما آمدیم در اصلا باز نبود و خادم هم نبود که در را باز کند، ما آمدیم از پشت شیشه و پنجره نگاه کردیم دیدیم، ما که آن چیزهایی که آن بزرگان و اولیاء نمی فهمیم ولی به اندازه خودمان دیدیم چه خبر است! و چه اوضاعی است! بله دارد آنجا پذیرایی می شوند!

علی‌کل‌حال این قضیه از کجا نشأت می‌گیرد؟ از کجا این مساله پیدا می‌شود؟ از کجا این مطلب پیدا می‌شود؟ این جسم نباتی، جسم حیوانی، اینها دیگر اصلاً بطور کلی با بقیه افراد ... علت این قضیه بخاطر همین تحت تأثیر قرار گرفتن قوای جمادی و نباتی و حیوانی در تحت سیطره و حکومت و ولایت فصل اخیر است که حقیقی‌الشیء به صورته لا بماده می‌آید و اینها را از خودش می‌کند و جود اینها را از خودش می‌کند و اینجاست که انسان ادراک می‌کند چطور آن صور مثالی هی یکی یکی تشکل پیدا می‌کند و ظهور پیدا می‌کند آن صور مثالی بر اساس آن فصل اخیر یعنی آن فصلی که مبدأیت برای تصویر انسانیت است و مبدأیت برای صورت‌گری انسان است آن جهت مبدأیت می‌آید و قید درست می‌کند و خلق می‌کند و به مقتضای تناسب بین خودش و بین آن واقعیت خارجی که الان هست هی برای او صورت می‌سازد امروز یک صورت ساخت یک ساعت دیگر یک صورت ساخت هی دارد صورت می‌سازد و هی دارد

كدورت بر كدورت اضافه مي كند كدورت امروز يكشنبه از كدورت ديروز شنبه مي بينيم بالاتر رفت كدورت روز دوشنبه اين فرد از كدورت يكشنبه بالاتر رفت چهره عوض مي شود خصوصيات تغيير پيدا مي كند كارهاي كه انسان انجام مي دهد كارهاي كه انجام مي دهد قساوت هايي كه مي كند دزدی های كه مي كند تجاوزهايي كه مي كند مال مردم را كه مي خورد تعدي به حقوق مظلوم كه مي كند تمام اينها هي مي آيد و عوض مي شود لذا انسان مي بيند يك نفر مثلا پارسال ديدمش اين چرا اينطوري بود الان چرا قيافه اش عوض شده پارسال كه اينطوري نبود دو سال پيش كه اينطوري نبوده حال و هوايت عوض شده ولي الان نگاه مي كني يك قسمي است يك جوري است يك شكل خاصي است و خيلي اين به اصطلاح اين نکته و اين قدر اين ظريف انجام مي شود و دقيق انجام مي شود كه انسان هم خودش نمي فهمد چون حقيقت انسان همان مي شود انسان آن وقت چطور مي فهمد، انسان در صورتي مي فهمد كه در دو حقيقت متفاوتي وجود داشته باشد اين ناظر

به او باشد و از نظر به او نسبت به این واقعیت بخواند
حکومت و قضاوت کند ولی اگر هر دو واقعیت یکی
شد این بدبخت از کجا بفهمد که دارد چه بر سرش
می آید؟

دیگر در اینجا راهی وجود ندارد مگر اینکه
یک دفعه در بعضی از احیان پیدا بشود جرقه‌ای
بخورد حال و هوایی پیدا بشود و یک دفعه آدم به
خودش می آید آن وضعیت خودش را ... مجلس
امام حسینی باشد جایی باشد خلوتی باشد یک دفعه
یک قضیه‌ای اتفاق بیفتد آن وقت است که این تفکر
ساعی خیر من عبادی السبعین سنی این تفکر است
این تفکر تفکر است که یک دفعه انسان آن آینه
وجودی خویش را در مقابل خود ببیند و صورت
فعلی خود را در آن آینه نگاه کند، آن وقت مقایسه
کند با آن حالی که الان دارد، می بیند اوه چه فاصله‌ای
پیدا شده! من این کار را می‌کردم، الان در یک
همچنین وضعیتی هستم و این کار را دارم به راحتی
انجام می‌دادم سابق وقتی یک صدم این برایم پیش
می‌آمد استیحا ش داشتم الان این مساله برایم خیلی

راحت، خیلی راحت دارد این مطلب در اینجا برایم انجام می‌شود، این چه اختلافی در اینجا به وجود آمده؟ چی در اینجا تحقق پیدا کرده که الان به این وضعیت است؟

ولی وقتی انسان در بعضی از اوقات مشاهده می‌کند می‌بیند سابقاً نسبت به این قضیه سالهای پیش یک همچین چیزی ولی الان نه بهترم اتقانم بیشتر است احکامم بیشتر است نسبت به مساله، خوب خوشحال می‌شود، ولی اگر قرار بر این باشد که دیگر مطلب به مقام ختم برسد، ختم بر قلوب برسد آن وقت دیگر در آنجا مساله به شکل دیگری خواهد شد، دیگر آنجا انسان همان می‌شود که هست، وجود او همان است که الان دارد درک می‌کند، همان درک را می‌کند و واقعا هم دارد درک می‌کند، یعنی رسیده به جایی که هیچ مساله‌ای نیست، اگر صد نفر را جلوی رویش مثل مرغ سر ببرند همینطور می‌ایستند و نگاه می‌کند، می‌گویند صدام افراد را جلویش می‌کشتند و تیر می‌زدند و گاهی اوقات خودش هم می‌زد انگار اینها گنجشک هستند! عین اینکه یک

حیوانی دارد زیر دست و پا جان می دهد شما می زنی
و می روی و چیز نداری اعتنائی نداری، مبالاتی
نداری اه اه تق تق آدم ها را می کشد و می افتند خب
ببرید خاکشان کنید انگار نه انگار این چی می شود
انسان به اینجا می رسد؟ به این وضعیت چی
می شود؟ آدم از نظر قساوت از نظر شقاوت به یک
حدی می رسد که اصلا برای او فرض کنید حیوانی
که وقتی جنبده ای که زیر پا حرکت می کند با یک
انسانی که این انسان جوان بیست سال بیست و پنج
سال سن دارد خودش، حیاتش، زن دارد، بچه دارد،
این پدر و مادر دارد، تمام اینها را می گذارد کنار و تق
می زند و می گوید خاکش کنید، هیچ اصلا برایش
اهمیت ندارد در دینش هم همینطور است، حالا
خیال نکنید، نه آقا، به پایش برسد نفس بیاید در کار
فقط صدام تنها نداریم خیلی ها صدام خواهند شد،
آن یکی است به آن کیفیت بود و ... صدام در این
دنیا زیاد است همیشه هم هست و با قیافه های
مختلف با ریش، ریش، اینهایی که آمدند مثل یزید و
شمر که آمدند امام حسین را کشتند ریشش را

تراشیده بود؟ نه آقا ریش داشت از ما هم بیشتر داشت این جناب شمر در کوفه امام جماعت بود امام جماعت مسجد که مؤمنین و مؤمنات، مؤمنات را نمی دانم که مسجد می رفتند؟

امروزه که دیگر شبها و روزها همه زنها می روند و روضه و فلان و من گفتم که شب روضه زن نرود نمی دانم دوباره دارد رسم می شود که زنها شب می روند دعا می خوانند دعای کمیل می خوانند نمی دانم این طرف و آن طرف، زنها باید بنشینند در خانه شان نوار گوش بدهند، رسم بر این نبوده که زن شب از منزل خارج بشوند، دعا می خواهند بخوانند و ثواب می خواهند ببرند در خانه هایشان بنشینند،

درست، خب این جناب شمر این کی بوده؟ این امام جماعت بوده عمر سعد در یکی از مساجد کوفه امام جماعت بوده آقا صاف می آیند امام حسین رامی کشند مثل یک گنجشک و انگار هم نه انگار که اصلا این انسان است این بابا زن دارد فرزند دارد حیات دارد حالا پسر پیغمبری و اینها را ولش کنیم آنها را ولش کنیم بابا این یک انسان است بچه دارد

خودش زندگی دارد تعلق به حیات دارد، باید بیایی بیعت کنی والا می کشمیت اه اه به همین راحتی، به همین راحتی که بیعت بکن خب جناب یزید و جناب عمر بن سعد خب بیعت نمی کند، بیعت نکند، و مخالفت با حکومتان هست در یک جا در یک حصاری قرارش بدهید در همان جا زندگیش را بکند و عمرش را بکند، چرا می کشید؟ این کشتن برای چیست؟ چرا انسان باید به اینجا برسد؟ اصلاً خیلی خب جناب یزید تو بیا حکومت را بکن و این عده را بردار و هر کس با ما بیعت نمی کند ما اینها را می گیریم یک جا نگه می داریم و دورشان را یک دیوار می کشیم بعد هم یک شهری درست می کنیم مثل واتیکان آنجا که برای خودش پاپ و فلان و این حرفها دارد این هم در آنجا باشند و زندگیشان را بکنند چرا می خواهید از سر راه بردارید؟ چرا می خواهید نابود کنید؟ چرا آخر؟ چرا آدم باید به این مرحله از حیوانیت برسد و وحشی گری و قساوت برسد که دست به این کار بزند؟ این مسائلی است که ما فقط روضه برای امام حسین نخوانیم یک مقدار

هم برای خودمان روضه بخوانیم برای خودمان و
برای وضعیت خودمان بیائیم یک مقدار روضه
بخوانیم و یک مقدار سینه‌زنی کنیم، فقط برای امام
حسین این کارها را نکنیم او احتیاجی به این
سینه‌زنی‌ها ندارد در جایی که انسان خودش هزارتا
خلاف انجام می‌دهد و بد به وسیله این کارها برای
خودش روپوشی تهیه می‌کند که حقیقه‌الاشیاء برای
او و مردم منکشف نشود این خیلی مصیبت است
مصیبت اینجاست آنها رفتند و کارشان را کردند و در
این دنیا وظیفه‌شان را انجام دادند و به مقصد و
مقصود رسیدند و تمام شد ما باید به فکری برای
خودمان باشیم و متوجه باشیم که پرداختن به این
امور خدای نکرده باعث فراموشی آن قضایا و مسائل
خودمان نشود خب انشاءالله که تتمه‌اش برای فردا.